

بنام خداوند بخشنده مهربان

اگر داری تو عقل و دانش و هوش بیا بشنو حدیث کربه و موش
 بخوانم از برای داستان کنی که در معنای آن حیران بمانی

ای خردمند عاقل و دانا قصه موش و کربه بر خوانا
 قصه موش و کربه منظوم گوش کن همچو در غلطانا
 از قضای فلک یسکی کربه بود چون اژدها بکرمانا
 شکمش طبل و سینه اش چوسپر شیر دم و پلنگ چنگانان
 از غریبش بوقت غریب شدن ببر درنده شد هراسان
 سر هرسفره چون نهادی پای شیر از وی شدی گریزان
 روزی اندر شرا بخانه شدی از برای شکار موشان
 در پس خم می نمود کمین همچو دزدی که در بیابان
 ناگهان موشکی ز دیواری جست بر خم می خروشان
 سر بخم بر نهاد می نوشید مست شد همچو شیر غران
 گفت گو کربه تا سرش بکنم پوستش پر کنم ز کاهان
 کربه در پیش من چه سگ باشد که شود رو برو بمیدان

کربه اینرا شنید و دم نزدی چنگ و دندان زدی بسوهانا
 ناگهان جست و موش را بگرفت چون پلنگی شکار کوهانا
 موش گفتا که من غلام توام عفو کن بر من اینک گناهانا
 مست بودم اگر کمی خوردم که فراوان خورند مستانان



کربه گفتا دروغ کمتر گوی نخورم من فریب موشان
 میشنیدم هر آنچه میگفتی آروا دین مسلمانان
 کربه آتموش را بگشت و بخورد سوی مسجد بشد خرامانان